



یادی از عین‌الملک

در شماره ۳ مجله عزیز قدر وحید چند بیتی از شادروان حبیب‌الله عین‌الملک درج شده بود که موجب حیرت بنده گردید و حیرتم از آن بود که بالغ بر سه سال متوالی از محضر آن مرحوم بهره‌ور بوده و هرگز نشنیدم که به فنی از فنون ادب تفاخر ورزد اما جای حیرت نیست چه مقام فضل و قدرت نویسندگی او برتر از آن بود که نیازی بدعوی شاعری داشته باشد تا آنجا که بخاطر دارم از سال ۱۳۳۲ قمری مرحوم حاج علیقلی خان سردار اسعد ویرا بدوستی و همدمی مستمر خود برگزیده از او خواسته بود که تاریخها و زمانهای تاحد امکان تاریخی را بفارسی ترجمه کند البته مترجمان دیگری هم بودند ولی مکانت عین‌الملک با آنان قابل مقایسه نبود .

عین‌الملک مردی بود بلند قامت سفید چهره غالباً رد نکتی تیره می پوشید و در فصل تابستان بالاپوشی از چوچونجه نیاتی بنام « کاش پوسیر یا غبارپوش » بر آن مزید میکرد اکثراً یقه آهاری لب شکسته میزد و یاپاپیون زیبائی بر روی آن می بست .

او بسیار عصبی بود اما حسن خلقی داشت که آنرا می پوشانید تنها علامتی که ناراحتی طبع ویرا نشان میداد آن بود که گردن بلند خود را در

یقه از سمت چپ و راست بالا می کشید .

خیلی کم حرف و پرکار بود در ترجمه چنان دستی داشت که گوئی با چشم چپ کتاب خارجی را میخواند و با چشم راست بفارسی برمیگرداند در اندک زمانی دهها کتاب ترجمه کرده که هم اکنون در کتابخانه نبیره اش آقای سهراب اسعد موجود است و برخی از آنها بوسیله دیگران ترجمه شده و بچاپ رسیده است .

بنده در چند عکس دسته جمعی با آن مرحوم و درحضور سردار اسعد ثالث مرحوم جعفر قلی خان شرکت داشته ام و از آن جمله فقط عکسی را که تقدیم میکنم و آنهم بوسیله آقای گودرز اسعد مرحمت شده است بدست بنده رسید این عکس از تشییع جنازه مرحوم حاج علیقلی خان سردار اسعد ثانی برداشته شده است مرحوم عین الملک در وسط عکس و معتمد همایون سامانی منشی سردار اسعد با کلاه بختیاری در سمت چپ او ایستاده است بنده نیز با کلاه سفید در کنار وی جای گرفته نام کسی که در سمت یمین مرحوم عین الملک ایستاده بخاطر نمانده است تا بوقت متوفی در پشت سر او دیده میشود. در اوایل سال ۱۳۳۱ قمری چشمهای مرحوم سردار اسعد که قبلاً هم ناتوان بود روی بتاریکی نهاد و در ناپینائی بمرض فالج هم مبتلا گشته تقریباً خانه نشین شد و در اواخر سال ۱۳۳۵ قمری علام سفر آخرت در او نمودار گردید روزی جماعتی از رجال صدر مشروطه و سرچنیانان احزاب برای دیدار او آمده در اندرون جمع شدند و بنده مأمور پذیرائی آنان بودم پس از سرف چائی و قلیان یکنفر از آن جمع که مردی سیمین و سفیدروی و معمم بود ضمن حال پرسوی و دعا گوئی اجازه خواست که اگر خدای نخواستہ حادثه محتمم رخ دهد ویرا در صحن بهارستان دفن کنند .

- با تبسمی آمیخته بحیرت پرسید در صحن بهارستان ؟ برای چه ؟

- برای آنکه جزئی بسیار کوچک از خدمات بزرگ حضرت اشرف

بآزادی و مشروطیت ایران ادا شود .

– مگر آزادی ایران در انحصار من بوده و مشروطیت غیر من خدمت –
گزاری نداشته است .

– چرا قربان . میرزا جهانگیر خان . ملك المتكلمين ، ستارخان .
– میخواهید بفرمائید که اجساد آنها ب خاک سپرده شده بسیار خوب با
آنان که خوشبختانه مانند خودتان زنده و مشغول خدمت هستید چه می کنید
– البته حق آنان هم اگر حقی داشته باشند ادا خواهد شد .
– نمی‌پرسم که قضاوت و تشخیص حق آنان با که و مبتنی بر چه اصولی
است ولی قدر مسلم آنست که با اتخاذ این روش صحن مجلس مقدس شورای
ملی بگورستانی مبدل خواهد شد که باید هم اکنون بروست آن افزود تا در
آینده گرفتار کمبود زمین نشوید .

خیر آقا اگر من واقعاً خدمتی کرده ام که در سینه های مردم عارف
مزار ماست ، و اگر هم کارهایم ارزش نداشته باشد که نداید بالاخره روزی
خواهد رسید که پیغویان ملت متوجه خطای اسلاف شده استخوانهای مرا
گور بگور خواهند کرد و بامن جسد بسیاری از خدمتگزاران و فدائیان را (۱)
تمنی دارم اجازه بفرمائید جسد خاکی مرا در جوار پدر و خویشانم ب خاک
بسیارند و مجلس را نیز محترم داشته بقبرستان مبدل نفرمائید .

حاج علیقلی خان سردار اسعد ثانی (۲) در ساعت پنج و نیم بعد از
ظهر روز پنجشنبه هفتم محرم ۱۳۳۶ قمری چشم جانرا از جهان پوشید و
جنازه اش با احترامات ممکن در آن روزگار از میان صفوف شاگردان و

۱- گوئی سر نوشت جسد استالین در آئینه ضمیر او منعکس شده بود .
۲- این لقب نخست بمرحوم اسفندیار خان برادر سردار اسعد اعطا
شده بود پس از مرحوم حاجی علیقلی خان عمه زاده بنده سردار اسعد خوانده
شد هنگامی که او از جهان رفت جعفر قلیخان دارای آن لقب گردید و چون
القاب و عناوین باطل شد نیمه دوم لقب را بعنوان نام خانوادگی برگزید
کاری که جمیع صاحبان القاب کردند .

نظامیان از خیابان ثبت فعلی به خیابان علاء الدوله (فردوسی) و از خیابان شاه آباد بمیدان بهارستان برده شد مرحوم شیخ الرئيس قاجار ابوالحسن میرزا متخلص بحیرت که از دانشمندان بنام بود در سمت جنوبی میدان بر کرسی خطابه ایستاده خطبه‌یی طولانی با بیانی ادیبانه در ثناء و محمّدت آن مرحوم خواند و بار دیگر توپ حامل جنازه برای افتاد خیابان نظامیه را طی کرده در میدان سرچشمه تابوت را در کالسکه مخصوص نهاد باصفهان بردند جنازه را در تخت پولاد مقبره خانوادگی آن مرحوم ب خاک سپردند .

در دخمه کردند سرخ و کبود

تو گوئی که بهرام هرگز نبود



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی